

بگین و شارون: برندگان نوبل در کشتار

یادداشت مترجم فرانسوی:

این مقاله را نویسنده بزرگ آمریکای لاتین، گابریل گارسیا مارکز، نوشته و در روزنامه *ال اسپکتادور*، چاپ بوگوتا (کلمبیا) در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۲ منتشر شده است. این روزنامه که اندیشه های لیبرال و دموکراتیک را بازتاب می دهد دارای نفوذی وسیع در کلمبیا ست. جریان های دموکراتیک آمریکای لاتین، به طور کلی، مداخله صهیونیستی در لبنان را به شدت محکوم کرده اند؛ اما مقاله گارسیا مارکز، مشهور به «گابو» خشم و شورش روشنفکران ضد صهیونیست آمریکای لاتین را بهتر از همه بیان می کند. بنا بر این به نظر رسید خالی از فایده نیست که ترجمه آزاد آن را به اطلاع خوانندگان برسانیم.

همچنین بد نیست بیفزاییم که چند روز پیش با مسرت فراوان اطلاع یافتیم که جایزه نوبل در ادبیات امسال (۱۹۸۲)، به گارسیا مارکز تعلق گرفته است؛ جایزه ای به حق، نه تنها به این دلیل که نویسنده صدسال تنهایی کاملاً شایسته آن است، بلکه از این لحاظ نیز که این جایزه وزنه وی را در نبرد بی وقفه ای که در دفاع از حقوق بشر در سراسر جهان به پیش می برد بسیار سنگین تر می کند. اگر چنین پیش آمده است که گاه به قاتلانی چون کیسینجر و بگین جایزه صلح نوبل داده شده، چه خوب است که در مقابل، بزرگمردان فرهنگ که این جایزه را برده اند خودشان را در خدمت صلح و آزادی قرار دهند.

بسیار شگفت انگیز و باور نکردنی ست که به مناخیم بگین جایزه صلح نوبل تعلق گیرد. اما چاره نیست و من از ۱۹۷۸ می کوشم این را باور کنم؛ یعنی از زمانی که به بگین و سادات، رئیس جمهوری وقت مصر، به خاطر انعقاد قرارداد صلح جداگانه (در کمپ دیوید)، به طور مشترک جایزه صلح نوبل داده شده است. این تصمیم جنجال برانگیز (قرارداد صلح جداگانه) موجب شد که سادات بلافاصله از جامعه عرب طرد گردد و چندی بعد به قیمت جانفش تمام شود. قرارداد مزبور، در عوض، دست بگین را باز گذاشت تا طرح استراتژیک همچنان ناتمام خود را قدم به قدم به اجرا بگذارد، به حدی که چند روز پیش به قتل عام وحشیانه بیش از هزار تن از پناهندگان فلسطینی، در یکی از اردوگاه های بیروت (صبرا و شاتیلا) رخ داد. اگر برای قتل عام هم جایزه نوبلی وجود داشت، امسال بدون هیچ رقیب دیگر، لابد به همان بگین، و این بار همراه با ژنرال شارون، این آدمکش حرفه ای، تعلق می گرفت.

با گذشت زمان روشن شد که تنها هدفی که قرارداد کمپ دیوید از نظر بگین داشت، در واقع، این بود که نخست به او امکان دهد تا سازمان آزادیبخش فلسطین را ریشه کن کند و سپس به بنای مهاجر نشین های جدید در مناطق اشغالی ساحل غربی بپردازد. برای ما که سن مان اجازه می دهد تا فرامین و شعارهای نازی ها را به خاطر بیاوریم، این دو طرح بگین، خاطرات وحشتناکی را در ما زنده می کند: یکی تئوری «فضای حیاتی» که هیتلر با علم کردن آن، خواستار گسترش امپراطوری خویش بر نیمی از جهان بود و دیگری، چیزی که خود او آن را «حل نهایی مسأله یهود» می نامید، راه حلی که سرانجام بیش از ۶ میلیون انسان بی گناه را در اردوگاه های مرگ نابود کرد.

گسترش فضای حیاتی دولت اسرائیل و حل نهایی مسأله فلسطین - آن طور که برنده جایزه نوبل ۱۹۷۸ درک می کند - در شب پنجم ژوئن (۸۲) همراه با تهاجم نیروهای نظامی اسرائیل که در علم ویرانگری و مرگ آفرینی تخصص دارند، به لبنان آغاز شد. مناخیم بگین کوشید این قلع و قمع خونین را با دو استدلال غلط توجیه کند: یکی سوء قصد به شلومو آرگف، سفیر اسرائیل در لندن، در اواخر ماه مه و دیگری بمباران ادعائی منطقه جلیل (گاليله، شمال اسرائیل) از خاک لبنان توسط ساف، که در لبنان پناهنده شده است. در مورد سوء قصد در لندن، بگین جنبش مقاومت

فلسطین را متهم کرد و تهدید نمود که فوراً انتقام خواهد گرفت. اما اسکاتلندیارد (پلیس کارآگاهی انگلیس) چندی بعد فاش ساخت که سوء قصد کننده واقعی سازمان انشعابی ابونضال بوده که خود طی چند ماه پیش از آن عملیات، چندین نفر از رهبران ساف را نیز به قتل رسانده بود. اما در مورد دلیل دوم، به زودی روشن شد که فلسطینی ها تنها دو یا سه بار به «جلیل» حمله کرده اند که يك نفر کشته شده است و تازه همین عملیات فلسطینی ها خود پاسخی بوده به بمباران های اسرائیل علیه اردوگاه های پناهندگان، که موجب مرگ صدها تن از غیر نظامیان شده بود.

در واقع، جنگ بی رحمانه ای که بگین بر اساس این دو بهانه، راه انداخته برای خوانندگان هفته نامه اسرائیلی هاشائیرهای، که به تفصیل آن را از سپتامبر ۱۹۸۱ یعنی از ۹ ماه قبل شرح داده بود، هیچ نکته تازه ای نداشت. ترجیح بندی که دائماً تکرار می شد این بود که يك جنگ پیشگیرانه کسی را نمی کشد. اما نیروهای اسرائیلی که از کارآمدترین و مسلح ترین ارتش های دنیا هستند، طی دو هفته اول، حدود سی هزار فلسطینی و لبنانی غیرنظامی را کشتند و نیمی از شهر بیروت را به ویرانه بدل کردند، در حالی که تلفات خودشان، طی همین مدت، از ۳۰۰ نفر تجاوز نمی کرد.

استراتژی بگین، از این پس، بسیار روشن است. او می کوشد با از بین بردن ساف، تنها نیرویی را که به نظر می رسد صلاحیت شرکت در مذاکرات صلح را بر اساس استقرار يك دولت فلسطینی مستقل در ساحل غربی و غزه، دارد نابود کند. بگین اخیراً خود اعلام کرده است که این مناطق را سرزمین نیاکان ملت یهود تلقی می کند. قرارداد صلح بر اساسی که ذکر شد از تاریخ ۴ ژوئیه (۸۲) به بعد کاملاً امکان پذیر بود. در این تاریخ، یاسر عرفات در مصاحبه ی با لوموند (چاپ پاریس) اصل شناسائی متقابل ملت های فلسطین و اسرائیل را پذیرفت. اما بگین که این سخنان عرفات را برای طرح های توسعه طلبانه اش - که در دست اجرا ست - مزاحم تلقی می کند، آن را نادیده گرفت و به استراتژی خود جهت ایجاد يك کمربند امنیتی دور اسرائیل ادامه داد. در چنین شرایطی، تغییر حکومت در سوریه می توانست به صورت گام نخست به سوی گسترش جنگی نابرابر و بیرحمانه در آید که پیامدهای آن غیرقابل پیش بینی ست.

در ماه ژوئن گذشته، هنگامی که نیروهای اسرائیلی به لبنان حمله کردند، من در پاریس بودم. تصادفاً يك سال قبل از آن نیز، زمانی که ژنرال یاروزلسکی، برخلاف اراده آشکار اکثریت مردم لهستان، قدرت نظامی را در این کشور بر سر کار آورد در پاریس بودم. و باز تصادفاً، وقتی که نیروهای آرژانتینی در جزایر مالوین پیاده شدند نیز در این شهر بودم. واکنش رادیو، تلویزیون و مطبوعات، همچنین روشنفکران و افکار عمومی مردم فرانسه، به طور کلی، در برابر این سه حادثه، برای من درسی نگران کننده به همراه داشت: بحران لهستان در اوپا نوعی اضطراب اجتماعی برانگیخت. برای من موقعیت مناسبی پیش آمد که همراه با روشنفکران و هنرمندان برجسته و مشهور، فراخوان يك میتینگ در تئاتر اودئون، زیر نظر وزیر فرهنگ فرانسه، جهت تجلیل از قهرمانی های مردم لهستان را امضا کنم. این امر مانع از آن نشد که برخی از ضد کمونیست های حرفه ای مرا علناً متهم کنند و استدلال نمایند که اعتراض من فاقد آن ارزش تاریخی ست که اعتراض آن ها دارا ست. چرا که در چنین شرایطی، هر تمایلی که مخالف «مانیکه ایسم» (اصل «یا این یا آن») بود، تمایلی مبهم تلقی می شد. برعکس، زمانی که نیروهای اسرائیلی به لبنان تجاوز کردند و آن را به خون آغشتند، همه آنانی که برای لهستان آنهمه به خشم و فغان آمده بودند، کمابیش يك پارچه، سکوت برگزیدند، با وجود آن که نه شمار کشتگان و نه دامنه خرابی ها به هیچ رو امکان مقایسه بین تراژدی در این دو کشور را نمی داد. از این هم فراتر، در همین فاصله، نیروهای آرژانتینی جزایر مالوین را پس گرفتند و ۴۸ ساعت طول نکشید که شورای امنیت ملل متحد خواستار شد که آرژانتینی ها جزایر مزبور را تخلیه کنند و اتحادیه اقتصادی اروپا نیز بدون اتلاف وقت، رابطه بازرگانی با آرژانتین را تحریم کرد. در عوض هیچ يك از این نهادها خواستار عقب نشینی نیروهای اسرائیلی از لبنان نشد. البته حکومت ریگان با باند صهیونیست ها حد اکثر همکاری را کرد و دست آخر، محافظه کاری تقریباً توجیه ناپذیر اتحاد شوروی و تشتت در جهان عرب به آنجا کشید که شرایط مساعد برای تحقق طرح های جنون آمیز بگین و

وحشیگری جنگ افروزانه ژنرال شارون پدید آید. من دوستان فراوان فرزانه ای دارم که دنیا به سخنان آن ها گوش می دهد، کسانی که بدون شك می خواستند و همچنان می خواهند که در برابر این مراسم خونریزان ابراز انزجار کنند، اما برخی از آنان این نگرانی را با من در میان گذاشتند که به هیچ رو جرأت نمی کنند نظر خود را صریح بیان کنند چرا که از متهم شدن به آنتی سمیتیسم (ضدیت با یهود) هراس دارند. من نمی دانم که آن ها با چنین رفتاری، آیا آگاه هستند که بر خلاف وجدان خویش، تسلیم باج خواهی (شانتاژ) غیرقابل قبولی شده اند؟

حقیقت این است که در گیر و دار چنین فجایعی، هیچ کس به اندازه ملت یهود و ملت فلسطین تنها و بی پناه نبود. از همان آغاز حمله به لبنان، تظاهرات و اعتراضات توده ای در تل اویو و دیگر شهرهای اسرائیل برپا شد که در ۴ ژوئیه (۸۲) به صورت نیرویی چشمگیر درآمد. بیش از صد هزار نفر از مردم عادی اسرائیل به خیابان ریختند و فریاد کردند که این جنگ کثیف به آنان ربطی ندارد، زیرا ربطی به خدایان شان ندارد، که طی قرن ها با رضایت شاهد همزیستی فلسطینی ها و یهودیان در زیر سقف آسمان یگانه ای بودند. در یک کشور سه میلیونی، تظاهرات صد هزار نفره به طور نسبی کمابیش برابر است با تظاهراتی دو میلیونی در پاریس، با تظاهراتی هشت میلیونی در واشنگتن. من هربار که اخبار وحشیگری های بگین ها و شارون ها را در لبنان می شنوم، با این فریادهای اعتراض که از داخل اسرائیل بلند است همدل و همجان می شوم. با این اعتراض است که مایل ام صدای خود را به عنوان نویسنده ای منفرد همراه کنم و علاقه و احترام فراوانم را نسبت به ملتی نشان دهم که او را نه از طریق روزنامه های امروز، بلکه از طریق خواندن کتاب مقدس - که همیشه در حیرتم فرو می برد - شناخته ام. من از باج خواهی آنتی سمیتیسم نمی ترسم. من از باج خواهی آنتی کمونیسم حرفه ای نمی ترسم. این هردو با هم و گاه یکی در تأیید دیگری، همواره می کوشند تا این دنیای فلاکت زده را به نابودی و ویرانی بیشتر بکشانند.

* ترجمهء سامی نائیر از اسپانیایی به فرانسه، منتشر شده در نشریهء سؤال (Sou'al)، شماره ۳ زمستان ۸۳-۱۹۸۲ و از فرانسه به فارسی، ترجمهء تراب حق شناس، منتشر شده در مجلهء آرش شماره ۱۶، مه ۱۹۹۲. یادداشت:

اضافه کنیم که همین مقالهء گابریل گارسیا مارکز اخیراً به شکلی تحریف آمیز و با اضافه و کم کردن های من درآوردی در روزنامهء همشهری چاپ تهران، حدود ۱۰ یا ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۱ (به نقل از روزنامهء الرأی چاپ اردن) منتشر شده و خوانندگان می توانند برخورد مطبوعات جمهوری اسلامی را با آثار دیگران عیناً مشاهده کنند.